

متن پرسش

باسمه تعالی: سلام و عرض ادب خدمت استاد عزیز و گرانقدر؛ ان شاء الله در پناه لطف خدا و عنایات امام زمان (عج) سلامت و موفق باشید. شرمنده‌ام که با وجود برنامه‌ها و مشغله‌های زیادی که دارید، در اینجا مصدع اوقات شریف شدم. به هر حال توفیقی شد تا در اینجا مطلبی که در حد فهم و درک خودم درباره وصایای سیاسی شهید حاج قاسم سلیمانی (ره) نوشته‌ام را محضرتان ارسال کنم و بخواهم با توجه به وسعت نظرتان درباره این شهید والامقام، چنانچه وقت و فرصت داشتید، لطف فرمایید و نکات و نقدها و نظرات تان را درباره این متن ناقص بفرمایید و ما را هم بهره‌مند بفرمایید. ان شاء الله ما را هم در ایام شهادت حضرت صدیقه طاهره (س) از دعای خیرتان محروم نفرمایید. وجود مقدس نبی اکرم (ص) در روایتی فرمودند: {مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَزْبَعِينَ صَبَاحاً ظَهَرَ تَبَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ؛ هرکس که چهل روز اعمال خویش را برای خداوند خالص سازد، چشمه‌های حکمت از قلب او بر زبانش جاری می‌گردد}. آری! جز این نیست که ثمره اخلاص و تقوا و عبودیت بر لسان سید شهیدان مجاهدان بی‌مرز نشست و او وصیتنامه‌ای به این میزان عمیق و سرشار از عرفان، حکمت، سیاست و تربیت را نگاشت و میثاق نامه‌ای برای مکتب خویش بجا گذاشت. درباره شخصیت و منش و سلوک او در چنین روزهایی که سالگرد فراق ما از او و پرگشودنش بسوی ملکوت حق است، بحمدالله زیاد گفته و شنیده و تدبر کرده‌ایم؛ اما شاید بشود گفت حق وصیتنامه و شناخت هویت او از طریق وصیتنامه‌اش همچنان مغفول یا در آغاز راه است. وصیتنامه او چند بعدی و چند جهتی است؛ دقیقاً مانند شخصیت خود او که جامع الاطراف بود و توانست وجوه مختلفی را در خود جمع کند. شروع وصیتنامه او، تجلی عرفان و حکمت ناب شیعی و اشراق شده از انوار ثقلین است و یقیناً جز یک سالک واصل و راه یافته به باطن عالم، کس دیگری قادر به بیان چنین معارف و حکمت‌هایی نیست. اما بندهای میانی وصیتنامه او، قطعاً مختص سیاست‌ورزی حکیمانه و متعالی و آسیب‌شناسی از بسیاری منش‌ها و الگو و نسخه‌های سیاستمداران در طول چهل و سه سال گذشته است که در صورت تدبر در این بندها می‌توان به قطع گفت، این سخنان شهید سعید، منشور سیاست‌ورزی در تراز جامعه و تمدنی انقلابی و در مقیاسی ناظر به اهداف و آرمانهای رهبران انقلاب اسلامی است. او در ابتدا، نقد و تلنگری برخاسته از عمق یک نگاه نافذ و واسع را درباره منش‌ها و برنامه‌های سیاسی بیان کرده و می‌فرماید: «آنچه پیوسته در رنج بودم، اینکه عموماً ما در دو مقطع، خدا و قرآن و ارزشها را فراموش می‌کنیم؛ بلکه فدا می‌کنیم. عزیزان، هر رقابتی با هم می‌کنید و هر جدلی با هم دارید، اما اگر عمل شما و کلام شما یا مناظره‌هایتان، به نحوی تضعیف‌کننده دین و انقلاب بود، بدانید شما

مغضوب نبی مکرم اسلام و شهدای این راه هستید؛ مرزها را تفکیک کنید». این بیانات، مشخص می‌کند که چه میزان عمیق و ژرف، آسیبها و توالی فاسد در فعالیتهای و کنشگری‌های سیاسی را تشخیص داده است و می‌کوشد تذکر دهد که سیاست ورزی انقلابی، هویت و باطنی مجزا از آنچه در جهان امروز و عالم تجدد بعنوان سیاست ورزی و سیاستمداری مطرح است، دارد و چگونه باید در این دوران و وضع تاریخی، حضوری توحیدی و متعالی در سیاست داشت. این حضور توحیدی در سیاست، همان چیزی است که عالم فرزانه آیت الله العظمی جواد آملی از آن تعبیر به سیاست متعالیه می‌کنند و آن را لازمه حکمرانی تراز اسلام بر می‌شمردند و جلوه‌ای حقیقی از این سیاست متعالیه، به یقین شهید سلیمانی است. اصل و رکن این سیاست ورزی، وفاق و اتحاد بر اصول و حاکمیت وحدتی الهی بر جامعه و تکثرات اجتماعی است چنانچه سردار شهید در وصیتنامه اش می‌فرماید: «اگر می‌خواهید با هم باشید، شرط با هم بودن، توافق و بیان صریح حول اصول است.» علامه طباطبایی (ره) در ذیل تفسیر آیه پایانی سوره آل عمران، مطالبی مهم درباره حکمت سقوط و بقای امت‌ها و جوامع می‌فرماید و اساسی‌ترین نکته ایشان در آنست که اگر وحدت بر کثرات حاکم شد و وحدانیت توانست تکثرات را تدبیر کند، آنگاه فرد و جامعه بشری در وحدت و بقا و در مسیر صعود و تعالی قرار می‌گیرد؛ مانند اینکه نفس مجرد انسان بر اجزاء مختلف جسم حاکم است و تا زمانی که نفس انسان حاکم بر جسم است، هر کدام از اجزاء جسم به فعالیت خویش با نظم و وحدت ادامه می‌دهند و وقتی که نفس، بدن را دیگر تدبیر نکند، اجزاء بدن متلاشی و مرگ انسان رخ می‌دهد و دیگر اجزاء بدن فعالیت نمی‌خواهند داشت. این ماجرا، یقیناً امتدادی اجتماعی نیز دارد و اگر ولایت الله و اولیاء الله بر جامعه‌ای حاکم نشود و زمام امور در اختیار دیانت الهی قرار نگیرد، جامعه درگیر تکثر و تشتت و بدور از وحدت است زیرا که اساساً توحید، متضمن یک جهت واحد کلی و شرک، متضمن جهت‌گیری‌های مختلف و منکسر و متفاوت است. حال باید راز تاکیدات مکرر سردار سلیمانی در وصیتنامه اش جهت وحدت و پاسداری از اصول را دریافت و دقت کرد چرا او در توصیه‌هایش به آحاد مسلمین، مردم ایران، کرمان و سیاسیون، مدام بر وحدت و وفاق حول اصول تاکید دارد؟ و جز این نیست که او پس از سالها مجاهدت در جهاد اکبر و جهاد اصغر، سر بقای جوامع را دریافته بود و مصداقی از این روایت عجیب حضرت زین العابدین (ع) درباره مردمان آخرالزمان شده بود: {إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَّمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ}. اما در ادامه وصیتنامه، خود او در نقش آموزگاری دلسوز و آینده‌نگر، در صحنه آمده و سیاست ورزی مکتب سلیمانی را به آحاد مشتاقان می‌آموزد و مولفه‌های سیاست متعالیه را بر می‌شمرد: «اول آنها، اعتقاد عملی به ولایت فقیه است؛ یعنی اینکه نصیحت او را بشنوید؛ با جان و دل به توصیه و تذکرات او بعنوان طبیب حقیقی شرعی و علمی، عمل کنید. کسی که در جمهوری اسلامی می‌خواهد مسئولیتی را احراز کند، شرط اساسی آن اعتقاد حقیقی و عمل به ولایت فقیه داشته باشد. من نه می‌گویم ولایت تنوری و نه می‌گویم ولایت قانونی؛ هیچ یک از این دو، مشکل وحدت را حل نمی‌کند؛ ولایت قانونی، خاص عامه مردم اعم از

مسلم و غیرمسلمان است اما ولایت عملی مخصوص مسئولین است که می‌خواهند بار مهم کشور را بر دوش بگیرند؛ آن هم کشور اسلامی با این همه شهید!». کمتر کسی است که در وصیتنامه و مرام و منش شهید عزیز ما، تدبر کند و نشانی از ولایت و لزوم اتصال به ولایت را نیابد و نداند که او تا چه حدی، بر این مسئله حساس و نکته سنج بود. او، سیاسیون و آحاد امت را دعوت به وفاق بر اصول کرد تا سر بقای جوامع را یادآور شود و حال می‌گوید، لب لباب و اصلی ترین رکن این اصول، همان ولایت مجتهد جامع الشرایط است که مظهر ولایت وحدانی در عصر غیبت ولی معصوم (ع) قلمداد می‌شود و چنانچه ولایت فقیه نبود، آیا راه انقلاب اسلامی اساساً در این تاریخ، گشوده می‌شد و تداوم می‌یافت و حاج قاسم‌ها به صحنه می‌آمدند؟ ولایت فقیه، در حد یک نقش حقوقی و اداری نیست؛ ولایت فقیه مظهر وحدت و جهت‌گیری وحدانی مسئولین و اقشار مختلف است تا مبادا جهت‌گیری‌ها و سوگیری‌های متشتت، جامعه را از بقا به فنا سیر دهد و روح عبودیت رب العالمین، از عرصه اجتماعی کنار زده شود و بهترست بگوییم، ولی فقیه، بستر سلوک در انقلاب اسلامی و صراطی است که سُبُل انقلاب در آن جاری می‌گردد. و مگر جز این بود که شهید سلیمانی، عاشقانه و از عمق حکمت و محبت، لحظه‌ای دست از دست رهبران انقلاب جدا نکرد و تا همیشه تکیه گاه و یآوری امین برای آنان ماند و مگر اشک‌های رهبر انقلاب در نماز میت او، گواه این دلدادگی و شور دو طرفه نیست؟ اصل دوم در سیاست متعالیه‌ای که سردار بی‌مرز به ما آموخت، اینست: «اعتقاد حقیقی به جمهوری اسلامی و آنچه مبنای آن بوده است؛ از اخلاق و ارزشها تا مسئولیتها؛ چه مسئولیت در قبال ملت و چه در قبال اسلام.» شهید بزرگوار که خودش مظهر وعده صادق در مسئولیت و نمونه بارز تعهد از عمق جان به تمام مبادی و مبانی این انقلاب است، در این بند، از خطر نفاق و عدم صداقت در تعهد و باور به جمهوری اسلامی می‌گوید و نمایان می‌سازد هر تحول و مسئولیت و سیاست ورزی در این انقلاب بر اصلی واحد استوار است: جمهوری اسلامی. اصلی که به فرمایش رهبر انقلاب، سرّ تمام توفیقات و دستاوردها در چهار دهه گذشته است و چنانچه این اصل در مجاری دیگر هم پیاده می‌شد، چه بسیار استعدادهای نهفته‌ای که به فعلیت می‌رسیدند و چه بسیار معضلاتی که پیشامد نمی‌کردند. جمهوری اسلامی را بسیاری گفتند و می‌گویند و خواهند گفت ولی همانها اساساً یا نفهمیدند جمهوری اسلامی چه معنایی دارد و یا فهمیدند و هواجس نفسانی مانع شد تا در مسیر آن به درستی گام بنهند. خواستند جمهوریت را از اسلام جدا کنند و گفتند مگر اسلام دعوت به مشارکت مردم نموده و مگر اساساً اسلام توانایی فراهم سازی بستر مردم را دارد و اساساً مشارکت مردم تنها در دموکراسی قابل توجه است و اسلام را چه کار به این حرف‌ها. از طرفی دیگر برخی گفتند مشارکت سیاسی مردم، پریسک است و بالقوه می‌تواند منشأ اختلافات و معضلات حکمرانی شود و وقتی ولی فقیه بعنوان مظهر دیانت بر جامعه حاکم است، دیگر نیازی به همراهی عمومی نیست و خود ولی، امور را به پیش میبرد و سیره ثقلین نیز در همین است. اما سردار شهید و دو مقتدای او که سردار، سخت دلباخته و تحت تاثیر نظام اندیشه آنان بود، همواره گفتند و در عمل خویش اثبات نمودند که جمهوری اسلامی

حقیقتی برخاسته از دیانت و حکومتی با هویت و غایات و ذاتیات و عالمی اسلامی است و ظاهر و قالبی از حضور و مشارکت و نظارت مردمی دارد که همان هم مُنتِج از اسلام ویژه مکتب اهل البیت (ع) است و پشتوانه اقتدار و امتداد آن حکومت، در امتی برخاسته و قیام کرده در ظاهر باطن است. و حاج قاسم چه خوب این دو را در مکتب خود جمع کرد و رکن اسلام و ولایت را به حقیقت آن و انس و الفت و همراهی با ملت را آنچنان که بایسته بود، به نمایش گذاشت و ما خوب دریافتیم که ولایت و اسلام، اصلی ترین پشتوانه صیانت از ملت و رشید کردن آنان است و الا که امر فراغه، هیچگاه رشد دهنده امت نیست ولو در نقاب جامعه مدنی و حقوق بشر و حکومت دموکراتیک خود را پنهان ساخته باشند: [وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ]. اصل سوم و چهارم سیاست متعالیه در وصیتنامه سردار، ناظر به ارزشهایی فطری و جوشانی است که بیش از پیش جامعه و مدیران ما امروزه به آن نیازمندند: «بکارگیری افراد پاکدست و معتقد و خدمتگزاری به ملت؛ نه افرادی که حتی اگر به میز یک دهستان هم برسند خاطره خان‌های سابق را تداعی می‌کنند. مقابله با فساد و دوری از فساد و تجملات را شیوه خود قرار دهند.» حاج قاسم، از همان نسلی است که در دوکوهه و اروند و هویزه، معنای خدمت و پاکدستی و پشت پا زدن به تمام دنیای دنیا طلبان و مفسدین و مترفین را عرضه کردند و در تحول انفسی خود، از هرچه رنگ نفاق و طمع و حرص در آن باشد، گذار کردند که اگر چنین نبود، هرگز آینه وجود او چنین صیقل یافته نبود تا حقایق و باطنی ترین ابعاد مسائل این دوران را انعکاس دهند: گر طمع در آینه برخاستی/ در نفاق آن آینه چون ماستی گر ترازو را طمع بودی به مال/ راست کی گفتی ترازو وصف حال و چقدر ما، لطمه از مترفین و دنیا دوستانی خوردیم که به تعبیر سردار، اگر حتی میز مسئولیت یک دهستان به آنها می‌رسید، خاطره خان‌های سابق را تداعی می‌کردند و چه حق فرمود پیر خمین که تنها آنانی تا آخر با ما خواهند ماند که طعم محرومیت و مشقت را چشیده باشند و الا این مترفین، چنانچه به مناصب برسند، حاضرند برای مطامع خود و اتراف و طمع هر چه بیشترشان چه بسا تمام ارزشها و مصالح را فدا کنند و اگر این نبود، پس چرا صدیقه طاهره (س) در خطبه فدکیه، یکی از علل حوادث پیرامون سقیفه را، دنیا دوستی و عافیت طلبی مردمان خواند: {أَلَا وَ قَدْ أَرَى أَنْ قَدْ أَحَلَدْتُمْ إِلَى الْخَفِضِ وَ أَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسِطِ وَ الْقَبْضِ وَ أَعْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ حَلَوْتُمْ بِالِدَّعَةِ وَ نَجَوْتُمْ مِنَ الضِّيْقِ بِالسَّعَةِ؛ آگاه باشید که همانا شما در راحت طلبی، فرو رفته اید و آنرا که به امر و نهی سزاوار بود، از عرصه دور نمودید و با عافیت طلبی خلوت نموده اید و خودتان را از سختی و مضیقه بسمت عافیت و راحتی سوق دادید}. پنجمین اصل مُلک داری سلیمانی، از جان سوخته و نگران او برای ارزشها برخاسته است که چنین نوشت: «در دوره حکومت و حاکمیت خود در هر مسئولیتی، احترام به مردم و خدمت به آنان را عبادت بدانند و خود خدمتگزار واقعی، توسعه‌گر ارزشها باشند؛ نه با توجیحات واهی، ارزشها را بایکوت کنند». ارزشها در یک جامعه، نمود و بروز و تعین هویت و تفکر و فرهنگ آن امت و جامعه است و ارزشهای اجتماعی هر امتی، در رفتارها و کنشگری‌ها و افعال آن امت تجلی می‌یابد چنانچه خداوند متعال در قرآن، شعائر حج را مظهر هویت تقوا مدارانه جامعه اسلامی بیان

می‌فرماید: [وَمَنْ يُعْظَمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ]. سردار ما در عالم و دورانی، سخن از ارزشها و توسعه ارزشها و عدم بایکوت آن سخن می‌گوید که به تعبیر بسیاری از متفکران، عصر مرگ ارزشها و نیست انگاری بشر است؛ آن هم نیست انگاری که تنها به اکنون فکر می‌کند و چنان غرق حریق شده که از غیر اکنون و وضع فعلی خویش، تصویری ندارد و در گیر و دار غضب و شهوت، اسیر حال است و قانون، آبرو، اندیشه، سیاست و تربیت دیگر آنچنان اهمیتی ندارد و این، جز افسار گسیختگی نفس اماره نیست. در عصر فعلی، در اغلب بشریت، تنها مصرف است که اولویت دارد و انسان، اسیر مصرف است و حتی خودش را هم مصرف می‌کند. عصر فعلی، عصر بی خودی انسانها از خود و در حکم آخرین مرحله هبوط بشر محسوب می‌شود و دیگر بشر، حتی خود را هم ندارد و توفیق خلوت و انس با خود و خدای خود را هم آنچنانکه باید، کسب نمی‌کند و قفس های آهنینی که از سلطه نیست انگاری ایجاد شده است. بی دلیل نیست که برخی اهل بصیرت، از دوران فعلی بعنوان دوره امپراطوری تاجران سودانگار بی رحم بورس باز یاد می‌نمایند و با این همه، این دوران هم دورانی از آخرین نفس های حیات حوزه فرهنگی و تمدنی غرب متجدد است و آخرین تکاپوهای آن در قرنی است که آنرا آغازی بر یک پایان میتوان نامید. از سویی در دل همین عصر، ما با انقلاب اسلامی و انسانهایی نظیر شهید قاسم سلیمانی مواجه هستیم که در عین دلنگرانی و دغدغه از وضع فعلی بشر، در تاریخ و جایگاهی ماورای وضع فعلی، سکنا گزیده اند و دلداده انقلابی هستند که برخاسته از یک طلوع مشرقی است و چه زیبا سید مرتضی آوینی نوشت که: [حتی اگر هیچ برهان دیگری در دست نداشتیم، ظهور انقلاب اسلامی و بهتر بگوییم، بعثت تاریخی انسان در وجود مردی چون حضرت امام خمینی (ره) برای من کافی بود تا باور کنم که عصر تمدن غرب سپری شده است و تا آن وضع موعود که انسان در انتظار اوست فاصله ای چندان باقی نمانده است. حقیقت دین را باید نه در عوالم انتزاعی، که در وجود انسانهایی جست که خلیفه الهی مبعوث شده اند]. و اصل پایان بخش وصایای سیاسی سردار سربدار، ناظر بر کانون اساسی جامعه یعنی خانواده و تربیت اشخاص و وظایف دولت و نظام اسلامی در قبال آنهاست: «مسئولین همانند پدران جامعه می‌بایست به مسئولیت خود پیرامون تربیت و حراست از جامعه توجه کنند؛ نه با بی‌مبالاتی و بخاطر احساسات و جلب برخی از آرای احساسی زودگذر، از اخلاقیاتی حمایت کنند که طلاق و فساد را در جامعه توسعه دهد و خانواده‌ها را از هم بپاشاند. حکومتها عامل اصلی در استحکام خانواده و از طرف دیگر عامل مهم از هم پاشیدن خانواده هستند.» عجب کلام نغز و عمیق و سرشار از یک نگاه جامع و کلان، بر لسان سیدالشهدای جبهه مقاومت جاری شده است؛ او از خانواده و تربیت و نقش حکومتها در مسیر آن می‌گوید حال آنکه خانواده و تأدیب و پرورش بشر در این دوران چه میزان مغفول و مظلوم واقع شده است و چقدر تأسف بار است که جوامع بشری در بازگشت به رفتارهای قوم سدوم و مفسد اخلاقی گذشتگان که انبیاء الهی تمام همت خود را بر زدودن آنان مصروف نمودند، با یکدیگر مسابقه گذاشته و در حال ربودن گوی انهدام بنیادهای خانواده و تأدیب و پرورش انسان از همدیگر اند. متأسفانه علیرغم

توفیقات انقلاب اسلامی در حوزه مسائل خانواده و در صیانت از خانواده که بحمدالله نقشه سالانه جهانی خانواده که حتی بر اساس مولفه های سازمان ملل و مؤسسات غربی تدوین می‌شود، گویای ظرفیت عظیم انقلاب در حوزه خانواده برای فائق آمدن بر معضلات و پیشروی و فتح دستاوردهای دیگر فرهنگی و تربیتی است، دعوای سیاسی جهت جذب آراء زودگذر و ایجاد هیاهو و جنجالهای کاذب و البته کم کاری ها و غفلت‌ها و ساده انگاری بسیاری از صاحبان نظر و متولیان امر، در خدشه دار شدن ارزشهای ناظر به خانواده و بروز بعضی هنجار شکنی ها و کژراهه هایی در سبک زندگی شده است و این مورد از چشم حاج قاسم هم دور نمانده و او هم نسبت به دعاوی و رفتارهایی که خطرات اجتماعی ناظر به ضربه دیدن کيان خانواده و تربیت اجتماعی می‌گردد، هشدار داده و حکومت دینی و صاحب منصبان آنرا در مقام پدران جامعه و نه تشدید کنندگان گسل ها و معضلات می بینید. پدر در خانواده، سعی می‌کند بستر تالیف قلب و تربیت فرزندان را فراهم کند و آنها را با محبت و ارائه ظرفیت های طبیعی، در جهتی حرکت دهد که استعدادهای فرزندان آشکار شود و در واقع ستون وفاق و اجماع خانواده است؛ چنانچه او نیز خود را در مقام پدری برای جامعه دید و از دو قطبی سازی ها و موج سازی ها و دسته بندی های کاذب و غیر حقیقی گلیه کرد و سعی نمود آحاد جامعه را به وحدتی حول اصول و محبت و شفقت جریان دهد و حضور عمومی در تشییع پیکر او و یارانش، حجتی بر این مدعاست. و پایان بخش جالب سخنان سردار درباره سیاست، نکته ای جالب است که نمی‌توان از آن گذشت: «اگر به اصول عمل شد، آنوقت همه در مسیر رهبر و انقلاب و جمهوری اسلامی هستند و یک رقابت صحیح بر پایه همین اصول برای انتخاب اصلح صورت می‌گیرد.» اگر بگوییم این بند، خلاصه و عصاره تمام وصایا و مولفه های سیاست متعالیه در وصیتنامه مجاهد کبیر انقلاب است، مبالغه نکرده ایم. آری! در مکتب سلیمانی، وحدت و وفاق روی اصول، سر بقا و وحدت و رشد امت و در عین حال، بستر رقابتهای و ارائه برنامه ها و انتخاب اصلح از بین صالحان است. در این مکتب، حول اصول هم وحدت می‌شود و هم رقابت؛ البته اگر بر اصول وفاق شد، انتخاب و مشارکت سیاسی-اجتماعی هم برای گزینش اصلح از بین صالحان است که حکمت مردمسالاری دینی به تعبیر ولی فقیه بزرگوارمان، دقیقاً همین است و تفاوت لیبرال یا سوسیال دموکراسی با مردمسالاری و جمهوری اسلامی، در همین اصول و وفاق بر اصول و گزینش بهترین فردی است که راهبرد ارائه اصول را دارد و به اصول از بُن جان باور داشته و توانایی و سابقه عملی ساختن آنها در حد ظرفیت خود را هم داشته است. و اگر این سیاست ورزی و افق سیاسی که سردار قلوب، ما را به آن فرا می‌خواند، سیاستی متعالیه نیست و در حکم پشتوانه ای برای تداوم راه این نهضت تا طلوع تمدن آینده کره ارض نیست، پس باید آنرا چه نامید و چه خواند؟ البته سخن‌ها درباره منش و روش و وصایای سیاسی این شهید حکیم، هنوز مانده است که امیدواریم بتوانیم به تدریج، آنان را درک و فهم نمائیم و به آنها ملتزم باشیم بعون الله و فضله.

سلام علیکم: چه خوب توانسته‌اید ابعاد وصیت‌نامه سردار مقاومت را که بنده او را بنیان حضور تاریخی بشر امروز و فردا می‌دانم؛ تبیین کنید. بنده از دقت‌های جنابعالی بهره بردم و مسرور گشتم. از زبان آن سردار بزرگ و آن مرد بصیر، متذکر جایگاه ولیّ فقیه به معنای حقیقی آن شدید از آن جهت که ما برای عبور از تنگناهای تاریخی خود، هیچ راهی جز همان راهی که انقلاب اسلامی مقابل ما گشوده است، نداریم. به نظر بنده این جمله شما را حکایتی از تفکر می‌دانم که می‌فرمایید: «از سویی در دل همین عصر، ما با انقلاب اسلامی و انسانهایی نظیر شهید قاسم سلیمانی مواجه هستیم که در عین دلنگرانی و دغدغه از وضع فعلی بشر، در تاریخ و جایگاهی ماورای وضع فعلی، سکنا گزیده اند و دلداده انقلابی هستند که برخاسته از یک طلوع مشرقی است». فکر می‌کنم نکاتی را که متذکر شده‌اید برای دیگر افراد نیز مفید خواهد بود و به همین جهت خوب است که آن مطالب در معرض دید کاربران سایت نیز قرار گیرد. موفق باشید